

سرچشمه‌های معرفت‌شناسی آنارشیستی فایراند

مصطفی تقوی*

چکیده

این مقاله از سه بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، نظریه آنارشیستی فایراند درباره معرفت به اجمال معرفی می‌شود. در این بخش توضیح داده می‌شود که چرا او مخالف پوزیتیویزم منطقی و فلسفه علم پوپر، لاکاتوش و حتی کوهن است و معتقد است که علم از سایر سنت‌های شناختی برتر نیست. فایراند تأکید می‌کند تنها اصل ابدی که می‌توانیم از فعالیت واقعی علم استخراج کنیم این است: "هر چیزی امکان‌پذیر است". در بخش نخست، تمهیداتی فراهم می‌شود تا معنای این جمله کلیدی در بخش سوم مقاله روشن شود. بخش نخست مقاله را باید نُمایی از اندیشه آنارشیستی فایراند بدانیم. در بخش دوم که ایده اصلی مقاله در آن طرح شده است، توضیح داده می‌شود که نظریه آنارشیستی فایراند از نوع نگاه او به «هستی»، «انسان» و «نظریه» برمی‌خیزد. سه مقوله‌ای که ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند: انسان نظریه را می‌سازد تا به واسطه آن هستی را بفهمد. قسمت دوم مقاله که پس پرده نظریه آنارشیستی فایراند را شرح می‌دهد، نشانگر این است که سرچشمه‌های فلسفه او چندان هم آنارشیستی نیست. در قسمت پایانی مقاله، به برخی از مهم‌ترین پیامدهای اندیشه فایراند می‌پردازیم: از جمله «اصل کثرت و پایداری»، «جامعه آزاد» و «تفاوت متفکر احترام‌برانگیز و دون».

کلیدواژه‌ها: معرفت‌شناسی آنارشیستی فایراند، هستی، انسان، نظریه، اصل کثرت و پایداری و جامعه آزاد

* دانشیار گروه فلسفه علم، دانشگاه شریف، taghavi11@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۲۳

۱. مقدمه

فایرابند (Paul Feyerabend) (۱۹۲۴-۱۹۹۴) فیلسوفی جنجالی است، زیرا روش علمی و معقولیت (rationality) علم را زیر سؤال می‌برد (فایرابند ۱۹۹۹b: ۲۰۰-۲۱۲) و استدلال اقامه می‌کند که علم برتر از سایر نگرش‌های انسانی نیست (فایرابند ۱۹۹۹b: ۱۸۱-۱۸۸). به‌راستی فایرابند به چه عقایدی تکیه دارد که چنین باورهایی را موجه می‌انگارد؟ موضوع مقاله حاضر پاسخ به این پرسش است. به دیگر سخن، موضوع این مقاله، شرح پس‌پرده «نظریه معرفت» فایرابند است.

فایرابند علیه تجربه‌گرایی منطقی (logical empiricism) و معقولیت انتقادی (critical rationalism) پوپر (Popper) که دو نظریه تأثیرگذار درباره علم بوده‌اند، اقامه دعوی می‌کند (فایرابند ۱۹۷۵: ۱۷۹) و آنها را برای علم مضر و برای انسانیت مهلک می‌داند (فایرابند ۱۹۷۵: ۲۹۵). او همچنین بر روش‌شناسی لاکاتوش (Lakatos) ایراد می‌گیرد که نتوانسته، به‌رغم ادعایش، نظریه معقولی درباره علم ارائه دهد (فایرابند ۱۹۷۵: ۱۸۶ و فایرابند ۱۹۷۸: ۱۵). فایرابند حتی علم‌شناسی کوهن (Kuhn) را مثل دیگر مکاتب علم‌شناختی ناسازگار با شواهد تاریخی (فایرابند ۱۹۹۹b: ۱۸۵)، کودکانه و مغایر با علم واقعی توصیف می‌کند (فایرابند ۱۹۸۷: ۱۹۰). او قهارانه مکاتب علم‌شناختی موجود را رد می‌کند و گه‌گاه در نوشته‌هایش آنها را همچون افسانه پریان (fairytale) می‌انگارد. حال پرسش این است: او با درست انگاشتن چه آموزه‌هایی، این‌چنین متفاوت و غیرمعمول می‌اندیشد؟

کتاب علیه روش (Against Method) که نخستین بار در ۱۹۷۵ انتشار یافت، شامل تأملاتی است که پیش از این تاریخ منتشر شده بود. به همین دلیل فایرابند در زندگی‌نامه خود، برای تأکید بر اهمیت علیه روش، آن را نه یک کتاب بل یک کالج معرفی می‌کند. وی آن تأملات را پس از جرح و تعدیلی، در قالب و نظمی مناسب درآورد و مکتب سامان یافته را آنارشیزم (anarchism) نامید (فایرابند ۱۹۹۵: ۱۳۹-۱۴۲). برای یافتن پاسخ پرسش مقاله ابتدا لازم است که نمایی از نظریه آنارشیستی فایرابند به ایجاز تبیین شود.

نمایی از نظریه آنارشیستی فایرابند درباره معرفت

فایرابند هم در کتاب علم در جامعه‌ای آزاد (Science in a free society) (فایرابند ۱۹۷۸: ۹۸) که در دفاع و بسط علیه روش نگاشته شده و هم در مقاله‌ای با عنوان چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کرد (How to defend society against science)

(فایراند ۱۹۹۹b: ۱۸۳)، به این نکته اشاره می‌کند که طرفداران معقولیت علم و برتری آن بر سایر معرفت‌های انسانی دو مستمسک اصلی دارند:

الف) علم از روشی صحیح برای تحصیل نتایج بهره می‌برد،

ب) علم نتایج فراوانی برای اثبات برتری این روش به بار آورده است.

فایراند هر دو را رد می‌کند و به این طریق معقولیت علم را نامعقول و همچون افسانه پریان قلمداد می‌کند.

استدلالاتی او علیه (الف) عمدتاً، و نه انحصاراً، تاریخی‌اند. او آمیزه‌ای از شواهد تاریخی و آموزه‌های فلسفی را به کار می‌گیرد تا نشان دهد که انتخاب دانشمندان بین نظریه‌ها در فعالیت واقعی که در تاریخ علم انعکاس یافته است با روش‌شناسی‌هایی مانند آنچه که پوزیتیویزم منطقی و معقولیت انتقادی پوپر ارائه می‌کنند، مغایرت دارد.

یکی از مثال‌های تاریخی مورد استناد فایراند، نظریه خورشیدمرکزی کپرنیک است که به جای نظریه زمین‌مرکزی وارد جهان علم شد (فایراند ۱۹۷۸: ۴۸). بنابر اعتقاد پذیرفته شده، چون نظریه‌های خورشیدمرکزی، مشاهدات نجومی جدید را بهتر از نظریه‌های زمین‌مرکزی توضیح دادند، این جایگزینی از سوی دانشمندان پذیرفته شد (فایراند ۱۹۷۸: ۴۶-۴۷). فایراند می‌گوید این عقیده نادرست است و دلیل اصلی مقبول واقع شدن نظریه کپرنیک و همچنین نظریه گالیله، عرضه بهتر اندیشه‌های آنان است. به عنوان مثال استفاده گالیله از زبان ایتالیایی به جای لاتین، عاملی است که به جای ویژگی‌های عقلانی یا ظرفیت‌های حل مسأله، منجر به این جایگزینی شد (فایراند ۱۹۷۵: ۱۴۱). فایراند تأکید می‌کند که دقیقاً عناصر غیر عقلانی منجر به این جایگزینی شد؛ آری، نجوم خورشیدمرکزی، توسط فرضیه‌های موضعی و تکنیک‌های اقناعی، مصون نگه داشته می‌شد (فایراند ۱۹۷۵: ۱۴۳). فایراند تصریح می‌کند که گالیله به برکت شکستن قواعدی که تصور می‌شد علم آن‌گونه هدایت می‌شود و پیروی نکردن از روش علمی به موفقیت رسید (فایراند ۱۹۷۵: ۱۱۲).

فایراند نه تنها روش‌شناسی مکاتبی چون پوزیتیویزم منطقی و ابطال‌گرایی (falsificationism) را رد می‌کند، بلکه اساساً هر درکی از علم را که مبتنی بر قواعد روش‌شناختی باشد، مردود می‌شمارد. او هر گونه روش و معقولیت فراگیر و پاینده برای علم را رد می‌کند (فایراند ۱۹۷۸: ۹۸). توسعه علمی، در واقع، مملو از تکنیک‌هایی است که ایده روش معقول را به چالش می‌کشد. روش‌های غیر معقول و عناصر انفسی همواره

در علم، نه تنها برای کسب علم بلکه برای اقناع به کار گرفته می‌شوند (فایراند ۱۹۷۵: ۲۵). تأمل در تاریخ علم نشان می‌دهد که هیچ رویه واحد یا مجموعه‌ای از قواعد، که اساس همه بخش‌های تحقیق قرار گیرد، وجود ندارد (فایراند ۱۹۷۸: ۹۸). بسیاری از ایده‌های علمی معاصر که به طور گسترده‌ای مقبول واقع شده‌اند تنها به خاطر وجود عواملی چون تعصب، غرور و احساسات شدید، به حیات خود ادامه داده‌اند، به این نحو که این عوامل در مقابل عقل قرار گرفته و به انسان‌ها اجازه داده‌اند تا به راه خود ادامه دهند (فایراند ۱۹۷۵: ۱۷۹).

بر خلاف آنچه فایراند می‌گوید، اغلب تصور می‌شود که نظریه‌ها بر اساس شواهد تجربی و دلایل معقول پذیرفته شده‌اند. فایراند تصریح می‌کند که نظریه‌ها به هنگام تولد و شکل‌گیری، مبهم و فاقد تکیه‌گاه هستند. نظریه‌ها تنها بعد از اینکه بخش‌های مغشوش‌شان برای مدت مدید مورد استفاده قرار گرفت، واضح و معقول می‌شوند (فایراند ۱۹۷۵: ۲۶). برای اینکه نظریه جدیدی اجازه توسعه یابد، اغلب نیاز داریم که با ابزارهایی از آن دفاع کنیم که تنها می‌توانند غیر معقول باشند، زیرا هنوز هیچ ابزار معقولی برای حمایت از آنها کشف نشده است (فایراند ۱۹۷۵: ۱۵۴). به این ترتیب در نگاه فایراند تمهیدات غیر معقول، مهمل و غیر روشمند، پیش شرط اجتناب‌ناپذیر وضوح و موفقیت تجربی‌اند. آری، بدون نابخردی و نقض رویه‌های معقول ممکن نبود که علم به وجود آید (فایراند ۱۹۷۵: ۲۷).

فایراند تصریح می‌کند که همه اصول تجربه‌گرایی منطقی همچون "دقیق باش" و "نظریه‌هایت را بر اساس اندازه‌گیری بنا کن" و همچنین همه اصول ابطال‌گرایی همچون "محتوا را افزایش بده" و "از فرضیه‌های موضعی پرهیز کن" در فعالیت واقعی علم نقض شده‌اند. او معتقد است علم بسیار نامنظم‌تر و غیر عقلانی‌تر از تصویر روش‌مند آن است (فایراند ۱۹۷۵: ۱۷۹). فایراند می‌گوید اگر به جای اینکه این اصول روش‌شناختی را نشان‌دهنده این بدانیم که فعالیت علمی چگونه است، نشان‌دهنده این بدانیم که چگونه باید باشد، مشکل همچنان پابرجاست، زیرا در نگاه فایراند، همان طور که پیشتر اشاره شد، عناصر غیرمعقول برای حیات علم ضروری‌اند و نباید آنها را خطاهایی در روش کلی دانست. تلاش برای معقول‌تر و دقیق‌تر کردن علم، موجب نابودی آن می‌شود (فایراند ۱۹۷۵: ۱۷۹).

فایراند می‌گوید استدلال سنتی پوزیتیویست‌ها مبنی بر این است که روش علمی مستلزم جمع‌آوری شواهد و استنتاج نظریه از آنها است. وی این دیدگاه را مبتنی بر ایده

نادرست تفکیک‌پذیر بودن مشاهده و نظریه می‌داند. وی ادعا می‌کند که این نظریه‌ها هستند که به مشاهدات شکل و نظم می‌دهند و این بدان معناست که ممکن نیست نظریه‌ها از طریق مشاهده موجه گردند (فایراند ۱۹۹۹b: ۱۸۳). تجربه همراه با فرض‌های نظری سامان می‌یابد، نه قبل از آن و یک تجربه بدون نظریه به همان اندازه دور از فهم است که یک نظریه بدون تجربه (فایراند ۱۹۷۵: ۱۶۸). به این ترتیب هر استدلالی که ادعا کند روش علمی بر پایه سنجش نظریه‌ها در برابر شواهد تجربی بنا شده است، در اثبات معقولیت و آفاقیت آن روش ناتوان خواهد بود، زیرا شواهد تجربی به لحاظ نظری خشی نیستند.

فایراند به پوپر به عنوان یک پوزیتیویست اشاره می‌کند و تفاوت چندانی بین ابطال‌گرایی و پوزیتیویزم نمی‌بیند. "یک پف کوچک از هوای داغ در فنجان چای پوزیتیویستی" تعبیر او در مورد ابطال‌گرایی است (فایراند ۱۹۸۷: ۲۸۲). در نگاه فایراند هر دوی این مکاتب، قواعدی را مبنی بر مقایسه نظریه‌های علمی با تجربه تجویز می‌کنند که ناپایدارند و چنین رهیافت‌هایی روش علمی را ورای واقعیت علم می‌پروراند (فایراند ۱۹۷۵: ۱۷۵-۱۷۶).

فایراند علیه مستمسک (ب) نیز استدلال می‌کند. او معتقد است که ادعای (ب) در صورتی صحیح است و در صورتی می‌تواند برتری علم را نشان دهد که دو شرط برقرار باشد: شرط نخست اینکه علم تنها سستی باشد که چنین نتایجی را تولید کرده و می‌کند و شرط دوم اینکه علم در انزوا از همه رویه‌ها این نتایج را به بار آورده باشد (فایراند ۱۹۷۸: ۱۰۰). فایراند ادعا می‌کند که هیچ کدام از این شرط‌ها برقرار نیست. او معتقد است سنت‌های دیگری همچون تکنیک‌های طبی برای شناخت و درمان وجود دارند که اثرگذاری خود را ثابت کرده‌اند، در حالی که این تکنیک‌ها از سنت غربی برنیامده‌اند (فایراند ۱۹۹۹b: ۱۸۶). همچنین فایراند برای نشان دادن عدم برقراری شرط دوم ادعا می‌کند که ایده‌های علمی مهم منفردی وجود ندارد که از جای دیگری دزدیده نشده باشد. با ریشه‌یابی می‌توان تقریباً همه رهیافت‌های علمی را به چند منبع بدیل منتهی کرد؛ مثلاً مکتب فیثاغورثی، نجوم را تحت تأثیر قرار داده است و طب گیاهی و جادوگری، الهام‌بخش پزشکی جدید بوده‌اند (فایراند: ۱۹۷۸: ۱۰۵).

فایراند پا فراتر می‌نهد و می‌گوید حتی اگر تأیید کنیم که علم در زمینه‌هایی موجب بهبود جامعه شده است، نمی‌توانیم آسیب‌هایی را که علم موجب آن بوده، نادیده بگیریم. این آسیب‌ها هم در جوامع غربی و هم جوامع غیر غربی دیده می‌شود. تحمیل علم و

تکنولوژی غربی، سبک‌های زندگی بومی موفق در جوامع غیر غربی را نابود می‌سازد و سبب گسست از رویه پیشین و از خودبیگانگی می‌شود (فایراند ۱۹۸۷: ۳۰). به علاوه تمامی جهان تأثیر نتایج علم را به واسطه آلودگی شیمیایی و رادیواکتیو محیط زیست، فرسایش لایه اُزن، کاهش شدید تعداد گونه‌های حیوانی و گیاهی، کویرزایی و جنگل‌زدایی احساس کرده است (فایراند ۱۹۸۷: ۴).

به این ترتیب اگر نتوان نشان داد که روش‌ها و نتایج علم، دلیلی برای تمیز آن از سایر راه‌های نیل به حقیقت است، نمی‌توان ادعا کرد که علم تنها راه یا حتی بهترین راه کشف و توصیف جهان است. فایراند در تبیین اینکه چرا حقیقت پیش‌گفته مورد غفلت قرار گرفته است، می‌گوید آنچه به ما گفته شده این است که علم امری تثبیت شده و ورای زمینه انسانی است و دانشمندان به صورت بی‌طرف و آفاقی عمل می‌کنند و تعصبات و خواسته‌های فردی آنها تأثیری در علم ندارد، اما چنین فهمی از علم حقیقتاً درست نیست؛ عامل انسانی حذف نشده، بلکه فقط پنهان شده است (فایراند ۱۹۸۷: ۸۷). علم از زندگی روزانه، شرایط انسانی و فرایندهای تاریخی که بر علم تأثیرگذارند کنار گذاشته شده و آنچه باقی مانده تنها افسانه‌ای از مفاهیم انتزاعی و بی‌ثمر، و رویکردهای سطحی نسبت به علم است (فایراند ۱۹۸۷: ۲۷). فایراند می‌پرسد که آیا باید باور کنیم که قواعد خام و ساده‌انگارانه روش‌شناس‌ها می‌تواند از عهده توضیح چنین کلافی از تعامل‌ها برآید (فایراند ۱۹۷۵: ۱۷). فایراند تصریح می‌کند که تاریخ علم با قواعد خام و ساده‌انگارانه روش‌شناسی‌ها تطبیق نمی‌کند. رویه واقعی علم پیچیده‌تر از آن است که به قواعد و اصول همیشگی تحویل داده شود. تنها اصل ابدی که می‌توانیم از فعالیت واقعی علمی استخراج کنیم این است: "هر چیزی امکان‌پذیر است (anything goes)" (فایراند ۱۹۷۵: ۲۷-۲۸). "هر چیزی امکان‌پذیر است" شاید مشهورترین سخن فایراند باشد که در واقع وجه تسمیه مکتب او نیز است: آنارشیزم. با وجود این، جمله مزبور می‌تواند بدفهمی‌های زیادی را موجب شود و شاید در فلسفه فایراند هیچ جمله اساسی و مهمی به اندازه این جمله نیاز به ایضاح نداشته باشد. اگر تلاش کنیم وجوه مختلف فلسفه فایراند را دریابیم و نگاهی کل‌گرایانه به آن بیفکنیم و در دام جزئی‌نگری نیفتیم، خواهیم دید که چنین جمله‌ای از لایه‌های عمیق‌تری از فلسفه فایراند برخاسته که ناظر بر نگاه او نسبت به هستی، انسان و نظریه است؛ نگاهی که فلسفه او را سخت تحت تأثیر قرار داده است. به این ترتیب نباید در مورد این جمله زود قضاوت کرد، بلکه باید معنای آن را با تفحص در آثار او از دل فلسفه‌اش بیرون کشید. خواهیم دید که این جمله آنارشیستی از اعتقاد فایراند به اصولی

خاص سرچشمه می‌گیرد و با دریافت این نکته اذعان خواهیم کرد که فلسفه او در سطوح عمیق‌تر چندان هم آنارشستی نیست. شاید تأکید رندانه فایراند بر جنبه آنارشستی مکتبش، از عشق او به شوکه کردن مردم نشأت می‌گیرد (فایراند ۱۹۹۵: ۱۴۲).

ارائه طرحی، ولو فشرده، از فلسفه فایراند ممکن نخواهد بود، مگر اینکه بحث قیاس‌ناپذیری (Incommensurability) او مورد توجه قرار گیرد. فایراند تأکید می‌کند که معنای یک اصطلاح که در نظریه‌های علمی با آن مواجه می‌شویم، ذاتی آن اصطلاح نیست، بلکه به نحوه استقرار آن در نظریه وابسته است (فایراند ۱۹۸۱b: ۷۴). تفسیر یک زبان مشاهده‌تی بر اساس نظریه شکل می‌گیرد و با تغییر نظریه تغییر می‌کند (فایراند ۱۹۸۱b: ۳۱). آنچه از فایراند نقل شد، اساس رأی او در خصوص قیاس‌ناپذیری بین نظریه‌ها است. ممکن است دو نظریه در بنیان چنان متفاوت باشند که در هیچ یک از گزاره‌های مشاهده‌تی، اشتراک نداشته باشند. فایراند چنین نظریه‌هایی را قیاس‌ناپذیر می‌داند. به این ترتیب او در مقاله‌هایی با عنوان تبیین، تقلیل و تجربه‌گرایی (Explanation, reduction & empiricism) و درباره "معنای" اصطلاحات علمی (On the "meaning" of scientific terms) (به ترتیب مقاله چهارم و پنجم از مقالات فلسفی جلد ۱) به جفت‌نظریه‌هایی اشاره می‌کند که قیاس‌ناپذیرند: فیزیک گالیله‌ای با فیزیک نیوتنی، مکانیک نیوتنی با نظریه نسبیت عام، مکانیک کلاسیک با مکانیک کوانتومی و ترمودینامیک کلاسیک با مکانیک آماری.

اما اگر نتوان بین دو نظریه از طریق مقایسه نتایج قیاسی آنها، به طور منطقی مقایسه کرد، آنچه موجب برگرفتن یکی از آنها و وانهادن دیگری می‌شود، چیزی جز عوامل انفسی نیست (فایراند ۱۹۷۵: ۲۸۴-۲۸۵). اگر نتوان برتری علم بر سایر سنت‌های شناختی را نشان داد و اگر نتوان به نحوی آفاقی از میان نظریه‌های قیاس‌ناپذیر یکی را ترجیح داد، در این صورت اعتقاد به برتری علم بر سایر سنت‌های بشری نوعی جزم‌اندیشی است. به همین دلیل است که فایراند نظریه‌پردازانی چون لاکاتوش را که بدون هیچ حجتی علم را برتر از سایر سنت‌های شناختی بشر می‌انگارند، سخت مورد انتقاد قرار می‌دهد (فایراند ۱۹۷۵: ۲۰۵). او تصریح می‌کند که به‌سختی می‌توان بین اعضای یک قبیله بدوی که از قوانین خدایان دفاع می‌کنند با یک معقول‌گرا که به معیارهای عینی توسل می‌جوید، تفاوتی قایل شد (فایراند ۱۹۷۸: ۸۲). وی معقول‌گرایی و علم غربی را سنتی در میان دیگر سنت‌ها می‌بیند (فایراند ۱۹۷۸: ۸۵-۸۶). معقولیت، شرطی برای برگزیدن سنت‌ها نیست بلکه خود سنتی است که همیشه هم موفق نیست. به این ترتیب از دیدگاه فایراند معیارهای گزینش

متعددند؛ همانگونه که انسان‌ها. معیارها از بیرون بر علم تحمیل نمی‌شوند، بلکه در خلال فعالیت علمی توسط دانشمندان تولید می‌شوند (فایراند ۱۹۸۱a: ۲۷). فایراند دانشمندان را داوران حقیقت و خطا نمی‌داند، آنها فقط فروشنده‌گان ایده‌ها و ابزارند (فایراند ۱۹۸۱a: ۳۱). به این ترتیب فایراند بار دیگر بر اساس تز قیاس‌ناپذیری، هر گونه استدلالی را که بر برتری علم بر سایر سنت‌های ناظر بر فهم واقعیت دلالت کند، رد می‌کند.

فایراند، علیه روش و نتایج علم اقامه دعوی می‌کند و بر اساس تز قیاس‌ناپذیری، علم و معقولیت علمی را برتر از سایر سنت‌های بشری که فهمی از واقعیت دارند، نمی‌داند. چندان ناصواب نخواهد بود اگر مطالبی را که تا کنون درباره‌ی آرای فایراند نقل کردیم تنها نمایی از اندیشه‌ی او بدانیم. در قسمت بعد تلاش می‌کنیم لایه عمیق‌تری از فلسفه فایراند را نشان دهیم. در آنجا به تبیین اصولی می‌پردازیم که فایراند آنها را صحیح می‌انگارد؛ اصولی که آنارشیزم او را به بار آورده است. با شناخت لایه‌ای عمیق‌تر از فلسفه فایراند، زمینه برای تبیین پیامدهای این فلسفه مهیا می‌شود.

۳. سرچشمه‌های آنارشیزم فایراندی

آموزه مقاله حاضر این است که آنارشیزم فایراندی که شرح آن به ایجاز گذشت، از نگاه خاص او به سه مقوله اساسی سرچشمه می‌گیرد: هستی (یا واقعیت)، انسان و نظریه. سه مقوله‌ای که ارتباطی وثیق با هم دارند: انسان نظریه را می‌سازد تا به واسطه آن هستی را بفهمد.

۴. نگاه فایراندی به هستی

اینشتین معتقد بود قیودی که با تجربه جهان خارج برای نظریه‌پرداز حادث می‌شود، به وی اجازه نمی‌دهد که نظریه‌پردازی‌اش را با تبعیت از یک نظام معرفت‌شناختی خاص محدود کند. اینشتین بلافاصله نتیجه می‌گیرد که نظریه‌پرداز باید در مقابل معرفت‌شناسان نظام‌مند همچون فرصت‌طلبی بی‌پروا ظاهر شود. فایراند با نقل و قبول این مطلب از اینشتین (فایراند ۱۹۷۵: ۱۸) نتیجه می‌گیرد که این پیش‌بینی‌ناپذیری و غافل‌گیرکنندگی هستی دو چیز را طلب می‌کند: ۱. روندهای پیچیده برای نظریه‌پردازی ۲. مبارزه با تحلیل بر اساس قاعده‌هایی که از پیش و بدون توجه به تغییر دائمی شرایط تاریخی مطرح شده‌اند. فایراند هستی را غنی‌تر (rich) و پیچیده‌تر (complex) از آن می‌بیند که بتوان آن را با قواعد خام و

ساده روش‌شناسان شرح داد (فایراند ۱۹۷۵: ۱۷-۱۸). او پیروی از تمایلات و عزل عقل را امری موجه می‌داند، زیرا علم باید خود را در محیط پیچیده و غنی تاریخ طبیعت و تاریخ جامعه اثبات کند، نه در مطالعات بسته روش‌شناسان (فایراند ۱۹۹۹b: ۱۷۷).

فایراند در کتاب پیروزی وفور: قصه مواجهه انتزاع با غنای هستی (*Conquest of Abundance: A Tale of Abstraction Versus the Richness of Being*) که پس از مرگ او به تقاضای همسرش با ویراستاری یکی از دوستان و شاگردان پیشینش سامان یافت، همین نگرش به هستی را بسط داده است. او در جایی از این کتاب می‌نویسد جهان چموش‌تر (*slippery*) از آن است که توسط معقول‌گرایان فرض شده است (فایراند ۱۹۹۹a: ۲۴۱). فایراند معتقد است که نظریه‌های تأیید در فلسفه علم بر دو فرض غلط مبتنی‌اند: ۱. زبان مشاهده‌ای مستقل از نظریه وجود دارد، ۲. برای یک نظریه این امکان هست که با تمام شواهد شناخته شده در قلمرو خود در توافق باشد. او در رد فرض دوم تصریح می‌کند که همواره شواهدی علیه نظریه وجود دارد (فایراند ۱۹۹۹b: ۱۳۶-۱۳۷). پشتوانه این سخن فایراند علاوه بر شواهد تاریخ علم، یک فرض فلسفی بسیار مهم است: وفور (*abundance*) و نظم‌گریزی (*chaos*) ویژگی‌های هستی‌اند (فایراند: ۱۹۹۹a: ۲۴۱). لذا نظریه‌ای خاص نمی‌تواند در قلمرو خودش از عهده پوشش دادن به همه وجوه آن برآید و می‌توان له چند دیدگاه مختلف شواهدی را یافت.

۵. نگاه فایراند به انسان

فایراند معتقد است آن جامعه‌ای که بر اساس قواعد خوش‌تعریف و محدودکننده سامان یافته، به طوری که انسان‌ها در آن با تبعیت از این قواعد همسان می‌شوند، انسان مخالف این قواعد را به زور به سرزمین غیرانسانی بی‌قاعدگی هل می‌دهد و او و نیز استدلال و انسانیت او را چپاول می‌کند (فایراند ۱۹۷۵: ۲۱۸). بدین ترتیب فایراند هشدار می‌دهد که نباید انسانیت انسان را در پای این قواعد ذبح کرد. فایراند در جایی دیگر در تأیید همین نکته می‌نویسد که تلاش برای اعمال این قواعد منجر به این می‌شود که اهمیت و توانایی حرفه‌ای ما به قیمت انسانیت ما تمام شود (فایراند ۱۹۷۵: ۲۹۵). او پیش‌شرط پیشرفت را انحراف از قواعد حاکم می‌داند (فایراند ۱۹۷۵: ۱۷۹). اگر چنین است نباید انسان را در بند قواعدی خاص قرار دهیم. او معتقد است که نظام آموزشی حاکم این نکته را رعایت نکرده و فقط سنتی خاص را به رسمیت می‌شناسد و مابقی را خارج از دور می‌داند. به همین دلیل

معتقد است که نمی‌توان این نظام را انسان‌گرایانه دانست (فایراند ۱۹۷۵: ۱۹-۲۰). فایراند می‌گوید من قانع شده‌ام که انسانیت و حتی علم، در صورتی که هر کس به کار خود مشغول باشد، سود خواهند برد (فایراند: ۱۹۷۵: ۲۱۵).

فایراند را باید علم‌شناسی به حساب آوریم که مخالف فلسفه علمی است که هدف آن بازسازی منطقی علم است. او مقاله‌ای با عنوان کنایه‌آمیز فلسفه علم: موضوعی با گذشته درخشان (*Philosophy of science: a subject with a great past*) دارد که بر این نکته دلالت می‌کند که بازسازی منطقی علم که مشغله بسیاری از فیلسوفان علم بوده، آینده درخشانی ندارد (فایراند ۱۹۹۹b: ۱۲۷). فایراند می‌گوید آن چه که ما باید انجام دهیم جایگزین کردن کاخ‌های زیبا اما صوری و بی‌فایده پدید آمده از بازسازی منطقی علم است با مطالعه دقیق سرچشمه‌های اصلی (*primary sources*) در تاریخ علم (فایراند ۱۹۹۹b: ۱۳۷). منظور او از سرچشمه‌ها چیزی نیست جز انسان‌هایی که در طول تاریخ، علم را به وجود آورده‌اند. چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کرد عنوان مقاله‌ای است که فایراند در آن می‌خواهد از جامعه انسانی در برابر سستی به نام علم که به ایدئولوژی بدل گشته، دفاع کند (فایراند ۱۹۹۹b: ۱۸۱).

ذکر این نکته خالی از لطف نیست: اگر قرار است "دستور رجوع به سرچشمه‌ها" که توسط فایراند بر اساس نوعی نگاه انسان‌گرایانه مطرح می‌شود، معنا داشته باشد، باید او را دست کم تا درجاتی در حوزه تاریخ علم به لحاظ معرفت‌شناختی، یک واقع‌گرا به حساب آوریم. زیرا او امید دارد که با مطالعه فعالیت علمی انسان‌ها در بستر تاریخ، درباره علم شناخت پیدا کند. بخش قابل توجهی از استدلال‌های فایراند مدیون مطالعه تاریخ علم بوده است.

۶. نگاه فایراند به نظریه

فایراند واژه نظریه را در معنای وسیعی به کار می‌برد. این واژه در لسان او شامل اسطوره‌ها، ایده‌های سیاسی، نظام‌های دینی و هر دیدگاهی که قابل اعمال به وجوهی از موجودات است، می‌شود. بنابر نوشته خود فایراند بین "نظریه" در لسان او و هستی‌شناسی کواین (Quine)، چارچوب زبانی کارنپ (Carnap)، بازی زبانی ویتگنشتاین (Wittgenstein)، نظریه پارتو (Pareto)، مابعدالطبیعه ورف (Whorf) و پارادایم کوهن شباهت‌هایی وجود دارد (فایراند ۱۹۸۱b: ۱۰۵). همین انتظار هم از فایراند می‌رود، او جایز نمی‌داند که

محصولات گوناگون ذهن بشر حتی محصولات عجیب و غریب آن توقیف شود (فایراند ۱۹۸۱a: ۱۴۳).

فایراند علاوه بر اینکه واژه نظریه را در معنای بسیار وسیعی به کار می‌برد، معتقد است که نظریه‌ها توانایی توسعه و ارتقا دارند؛ ممکن است نظریه‌ها توانایی پاسخ دادن به مشکلاتی را بیابند که در شکل ابتدایی‌شان از پاسخ‌گویی به آنها عاجز بودند (فایراند ۱۹۸۱a: ۱۳۷). همین نکته زمینه‌ای فراهم می‌کند تا فایراند نقد بنیان‌کنی را علیه فلسفه علم لاکاتوش اقامه کند. او می‌گوید اگر زمان محدودی را برای ارزیابی یک برنامه پژوهشی در نظر بگیریم، دلیلی برای رها ساختن آن نخواهیم داشت. آن برنامه پژوهشی که در دوره محدودی از زمان روبه‌زوال به نظر می‌آید، ممکن است در دراز مدت پیش‌رونده باشد. اگر قرار است صبر کنیم تا یک برنامه پژوهشی استعداد خودش را بروز دهد چرا اندکی بیشتر صبر نکنیم (فایراند ۱۹۸۱a: ۱۴۸). به این ترتیب فایراند هیچ نظریه‌ای را شایسته حذف شدن نمی‌بیند، حتی اگر آن نظریه با مشکلات فراوانی دست به گریبان باشد. گرچه ممکن است، نظریه‌ای بنابر عوامل انفسی، در جامعه علمی، کنار گذاشته شده و به دست فراموشی سپرده شود.

نگاه‌های فایراند به هستی، انسان و نظریه را این گونه می‌توان خلاصه کرد:

۱. چون هستی غنی و پیچیده است:

- یک نظریه خاص نمی‌تواند از عهده فهم تمام وجوه آن برآید و
- یک روش‌شناسی خاص نمی‌تواند روش فهمیدن آن را الی‌الابد در اختیار آدمی قرار دهد

۲. انسان می‌تواند برای فهم هستی روش‌های مختلفی را خلق کند. با تأکید بر قواعد روش‌شناختی معینی، نباید سدی برای خلاقیت انسان در این عرصه ایجاد کرد و او را در بند انداخت.

۳. نظریه‌هایی که انسان‌ها برای فهم هستی خلق می‌کنند، ممکن است ارتقا یافته، بر مشکلات غلبه کنند و لذا نباید آنها را حذف کرد. همچنین بنابر ترقی‌ناپذیری، حجتی آفاقی برای ترجیح نظریه‌ای از میان نظریه‌های قیاس‌ناپذیر وجود ندارد. این سه نگاه یا اصل، بنیان آنارشیزم فایراند را شکل داده است. اگر منتقدی بخواهد علیه آنارشیزم معرفتی و روش‌شناختی او اقامه دعوی کند، یا باید به نحوی این سه اصل را

زیر سؤال ببرد یا استدلال کند که مبتنی بر این سه اصل، نظریه آنارشیستی فایراند در خصوص معرفت الزام‌آور نیست.

۷. پیامدهای فهم فایراند از هستی، انسان و نظریه

جمله مشهور فایراند، "هر چیزی امکان‌پذیر است"، از دل سه نگاه بنیادین پیش‌گفته بیرون می‌آید. در خصوص روش، هر اتفاقی ممکن است بیفتد؛ ممکن است روش‌های جدیدی که نافی روش‌های حاکم هستند، توسط انسان خلاق و پیش‌بینی‌ناپذیر تولید شوند و نیز ممکن است روش‌های سست شده و فراموش شده، توسط انسان جانی تازه بیابند و وارد فعالیت شناختی بشر شوند. آری هر چیزی امکان‌پذیر است. بنابراین فایراند روش‌های گوناگونی را که انسان‌ها برای فهم هستی ابداع می‌کنند، نفی نمی‌کند. او فقط روش مطلق، همیشگی و فراگیر را بر نمی‌تابد (فایراند ۱۹۷۸: ۳۲ و ۱۶۴). او همه روش‌شناسی‌ها را دچار نقص می‌داند (فایراند ۱۹۷۸: ۳۲؛ ۱۹۷۵: ۳۲). او معتقد است که اعتقاد داشتن به و اعمال کردن یک روش‌شناسی خاص از دست‌کم گرفتن انسان و هستی نشأت می‌گیرد.

بنابر سه نگاه بنیادی فایراند، در عرصه نظریه‌پردازی نیز هر چیزی امکان‌پذیر است. ممکن است نظریه‌هایی توسط انسان خلاق در مورد هستی غنی و پیچیده ساخته شود که برای انسان امروز غیرقابل‌باور و شگرف باشند و نیز ممکن است که نظریه‌های فراموش‌شده، مورد استقبال قرار گرفته، برای آدمی جذابیتهای مجدد یافته، شاید ارتقا یافته، از او عقل‌بری کنند. جالب اینجاست که فایراند بنابر تر قیاس‌ناپذیری به خود اجاز نمی‌دهد که خاطر نظریه‌های قیاس‌ناپذیر را مکدر کرده، یکی از آنها را به شیوه‌ای آفاقی برگزیند؛ هیچ روشی آفاقی برای این کار وجود ندارد. به این ترتیب فایراند را نباید دشمن علم قلمداد کنیم، او دشمن بدل شدن علم به ایدئولوژی است؛ علم هم همانند دیگر محصولات شناختی بشر است و از جایگاهی ممتاز برخوردار نیست. او معتقد است سنت‌ها نه خوبند، نه بد، آنها فقط وجود دارند (فایراند ۱۹۷۸: ۸۱). با این حساب او فقط می‌خواهد علم را در جایگاه خودش بنشانند. ما نمی‌توانیم فایراند را "بدترین دشمن علم" بنامیم؛ لقبی که دو فیزیکدان بریتیش به او عطا کردند (سیموپولوس و تئوکریس ۱۹۸۷: ۵۹۶)!

نگاه فایراند به هستی، انسان و نظریه، هم به لحاظ معرفتی و هم به لحاظ روش‌شناختی منجر به آنارشیزم می‌شود. او نه تنها این آنارشیزم را ناپسند نمی‌شمرد بلکه معتقد است تنها زمانی که اجازه داده شود تا حرکات آنارشیستی رخ دهد، زمینه پیشرفت در هر معنایی که از

واژه پیشرفت مراد شود، فراهم می‌آید (فایراند ۱۹۷۵: ۲۷). او به اصل کثرت (Proliferation) اعتقاد دارد: هر چه بیشتر نظریه‌های ناسازگار با نگرش مقبول را خلق و بسط دهید (فایراند ۱۹۸۱b: ۱۰۵). در عین حال او واقف است که برای شکوفا شدن پتانسیل نظریه‌ها باید در حمایت از آنها پایداری کرد. لذا او به اصل پایداری (Tenacity) نیز قائل است: نظریه‌ای را که امید هست به نتایج ثمربخش بیشتری منجر شود، از میان نظریه‌های مختلف انتخاب کرده، در حمایت از آن با وجود مشکلاتی که نظریه با آنها دست به گریبان است، پایداری کنید (فایراند ۱۹۹۹b: ۱۰۷). در جامعه‌ای آزاد که فایراند از آن حمایت می‌کند، هر کس آزاد است تا نظریه مورد پسندش را خلق یا انتخاب کند (اصل کثرت) و برای شکوفا کردن پتانسیل‌های نهان آن نظریه، در حمایت از آن پایداری نماید (اصل پایداری) (فایراند ۱۹۷۸: ۸۶).

فایراند بعد از بحث‌های مفصل، در آخرین بند مقاله‌ای با عنوان معقول‌گرایی، نسبی‌گرایی و روش علمی (*Rationalism, relativism and scientific method*) در برابر پرسش‌هایی از این دست که در فعالیت علمی چه باید کرد، چگونه باید پیش رفت، چه قواعدی را باید رعایت کرد، چه استانداردهایی برای هدایت ما وجود دارند، پاسخ تکان‌دهنده، طنزآمیز، به‌یادماندنی و تأمل‌برانگیزی ارائه می‌کند: "بچه‌ها شما دیگر بزرگ شده‌اید و بنابراین راهتان را خودتان باید پیدا کنید" (فایراند ۱۹۹۹b: ۲۱۱). پاسخی که ما را به یاد آزادی می‌اندازد. بی‌وجه نبوده که نیوتن-اسمیت او را "لیبرال دوآتشه" می‌نامد (نیوتن-اسمیت ۱۹۸۷: ۱۲۵).

حال این پرسش مطرح می‌شود: آیا در جامعه آزاد فایراند هیچ قیدی برای فعالان علمی وجود دارد؟ پاسخ این پرسش حیاتی را می‌توان از تمیز او بین متفکر احترام‌برانگیز و متفکر دون دریافت کرد. او می‌گوید فرق این دو در فحوای نظریه‌ای که ارائه می‌کنند، نیست، بلکه در رفتاری است که بعد از اتخاذ یک موضع معرفتی از خود بروز می‌دهند. احترام گذاشتن به ایرادات دیگران، در پی نقد رفتن، بسط و اصلاح نظریه، بسنده نکردن به شکل اولیه و مابعدالطبیعی نظریه و ویژگی‌هایی از این دست، معیار تمیز متفکر احترام‌برانگیز و متفکر دون است (فایراند ۱۹۸۱b: ۱۹۹). این معیارهای اخلاقی که فایراند مطرح می‌کند و به این نحو به رفتار متفکر، قید می‌زند، از چه ریشه‌ای نشأت می‌گیرد؟ ریشه این جاست: "محصولات شناختی انسان‌ها در نگاه فایراند فقط وجود دارند و نمی‌توانیم با معیاری آفاقی، آنها را خوب و بد بدانیم". این نکته که بنیان جامعه آزاد او را شکل می‌دهد، در مورد همه انسان‌ها صادق است، نه فقط در مورد برخی از آنها. انسان‌ها

برای اینکه به چنین جامعه‌ای شکل دهند، باید به همدیگر احترام بگذارند و نظریه خود را حرف آخر نینگارند و در پی نقد دیگران باشند. اگر غیر از این بیندیشند و عمل کنند، دیگر جامعه آزادی در کار نخواهد بود. به همین خاطر است که فایراند متفکری را که رفتارهای پیش‌گفته را از خود بروز می‌دهد، احترام‌برانگیز قلمداد می‌کند.

۸. جمع‌بندی

فایراند فهم خاصی را از سه مقوله مهم هستی، انسان و نظریه، آن‌گونه که شرحش گذشت، می‌پذیرد و بر این اساس در نمای فلسفه خود آنارشیبزم را حاکم بر علم می‌داند و نیز آن را تجویز می‌کند. بنابراین، نگاه‌های سه‌گانه پیش‌گفته را می‌توان پس‌پرده نظریه معرفت او به شمار آورد. به نظر می‌رسد که می‌توان گفت مهم‌ترین آرمان فایراند، نجات جامعه بشری از نگاه‌های محدودکننده است.

با وجود اینکه آرای فایراند شایسته توجه جدی است، لیکن به نظر نویسنده این سطور، نقدهایی به آن‌ها وارد است که شرح آن فرصتی دیگر می‌طلبد.

قدردانی

از استاد محترم، جناب آقای دکتر مهدی گلشنی، همچنین از دوستان گرامی، جناب آقای دکتر غلامحسین مقدم حیدری، و سرکار خانم هما یزدانی، به خاطر نقدهای مفیدی که ارائه کرده‌اند و مددهایی که رسانده‌اند قدردانی می‌کنم.

کتاب‌نامه

- Feyerabend, P. 1975. *Against Method: Outline of an Anarchistic Theory of Knowledge*. London: New Left Books.
- Feyerabend, P. 1978. *Science in a Free Society*. London: New Left Books.
- Feyerabend, P. 1981a. *Problems of Empiricism (Philosophical Papers vol. 2)*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Feyerabend, P. 1981b. *Realism, Rationalism & Scientific Method (Philosophical Papers vol. 1)*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Feyerabend, P. 1987. *Farewell to Reason*. London: Verso.
- Feyerabend, P. 1995. *Killing Time: The Autobiography of Paul Feyerabend*. Chicago: The University of Chicago Press.

Feyerabend, P. 1999a. *Conquest of Abundance: A Tale of Abstraction Versus the Richness of Being*. Chicago: University of Chicago Press.

Feyerabend, P. 1999b. *Knowledge, Science and Relativism* (Philosophical Papers vol. 3). Cambridge: Cambridge University Press.

Newton-Smith, W. H. 1981. *The Rationality of Science*. London: Routledge.

Psimopoulos, M. and Theocharis, T. 1987. Where Science Has Gone Wrong. *Nature*, 15 October